

فضولی:

ز سرگذشت رسولان برگزید □ خود	بخون طپیده هزاران بلا کشید □ خود
حیا و شرم بود مانع آرزو سخن گویم	تو واقف از همه‌ای پیش از آنکه من گویم
تو خود که عالم بر سرّ و المخفیاتی	به از حقیر و همه واقف از بلیّاتی
اگر اجازه‌دهی ای خدای حق کریم	دو کلمه عرض شود زین مخاطرات عظیم
حکایتی که سراپا جنایت است و ملال	عداوت است و خجالت شناخت است و وبال
پیمبران تو را غرق خون خود سازند	بسینه‌شان ز عداوت سمند کین تازند
که منبعث ز همان تیره‌رائی خاکست	که خصم جان شریف پیمبر پاکست

* * *

چراغ هادی وادی خود خموش کنند	خموش نغم □ عرشی هر سروش کنند
------------------------------	------------------------------

چه جای سیطره عرشی رسولانست	چو جسم فرشی او عرصه گاه غولانست
مگر ز چاه درآیند زاده آدم	شداودی متحمل شوند در عالم
بخلق و خوی و محبت چنان پری گردند	ز هرچه کفر و ضلال و بلا بری گردند
شبانه روز پی خانمان براندازی	چو طفل خیره و نادان کنند لجبازی
به عرصه گاه بمژگان غبار هم رویند	بمشت و گرز و سنان فرق یکدیگر کویند
زمین پرپرکت غرق اشک و خون سازند	سوار مرکب غران بسینه ها تازند
بدرگهت سرشکر و به بندگانت رئوف	بپاس نعمت آن خالق رحیم عطوف
فزون تباهی و عصیان و آرز و نعمتشان	ولی دریغ فزون هرچه جاه و نعمتشان
دهند زجر و مشقت ز جهل و خبث و عناد	بهر پیمبر روشن ضمیر پلک نهاد

* * *

چو شمع در دم طوفان چو کاه در کف باد و یا برابر فوج جراد تلّ حصار

* * *

به فرق حضرت عیسی زکینه خار نهند

به جان حضرت موسی زغصه بار نهند

* * *

کنند سجده بیک زرنگار گوساله

برابر ید بیضا گروه رجّاله

چه تیرها که بدان مالم دل پریش زنند

بقلب حضرت مریم هزار نیش زنند

جفا کنند و جسارت زجهل و بی ادبی

بجان پلک و به قلب محمّد عربی